

## دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو: گذر از تاریخ‌نگاری متداول

یونس اکبری<sup>۱</sup>

### چکیده

مقاله حاضر درصدد واکاوی آراء فوکو درباره دیرینه‌شناسی تاریخ و تبارشناسی تاریخ می‌باشد. در این راستا کوشش شده نگاهی به جریان‌های فکری غالب در عصر فوکو انداخته و تأثیر این جریان‌ها را بر تفکرات وی نشان داده شود. فوکو در تحلیل تبارشناسی تاریخ، خود را وامدار نیچه می‌داند و در کاربست این مفهوم تحت تأثیر این فیلسوف قرار دارد، به همین منظور خطوط فکری نیچه در زمینه تبارشناسی مطرح شده و تفاوت مفهوم حاضر در نزد دو متفکر مورد بررسی قرار گرفته است. در زندگی فوکو شاهد گسست و تغییر جهت از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی هستیم، در این رابطه، نوشتار حاضر سعی در نشان دادن چگونگی این گسست فکری و همچنین مشخص نمودن تمایزات مفهومی بین دو روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی را دارد. فوکو به شیوه تاریخ‌نگاری متداول انتقاد می‌کند و این رویکرد به تاریخ را تمامیت‌گرا می‌داند و بر انقطاع و گسست در تاریخ تأکید دارد و خواهان نوعی تاریخ‌نگاری موردی در بررسی پدیده‌هاست.

**واژه‌های کلیدی:** فوکو، تبارشناسی، دیرینه‌شناسی، تاریخ، گسست.

۱. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی. [u\\_akbari1987@yahoo.com](mailto:u_akbari1987@yahoo.com)

فضای فکری و اندیشه در فرانسه روزگار فوکو تحت تأثیر پدیدارشناسی<sup>۱</sup> مرلوپونتی و هوسرل و همچنین اگزیستانسیالیسم<sup>۲</sup> سارتر از یک سو و اندیشه‌های پرنفوذ مارکس و فروید از دیگر سو قرار داشت. میشل فوکو در عین تأثیرپذیری کوتاه مدت از همه این جریان‌های فکری تأثیر ماندگار و ژرفی از هیچ یک از آنها نپذیرفت. (فاکس، ۲۰۰۳: ۱۶۹). ساختارگرایی<sup>۳</sup> دیگر رویکرد فکری غالب در فرانسه آن زمان بود، ساختارگرایی به لحاظ فکری مدیون کارهای دورکیم و فردیناند دو سوسور، زبان‌شناس معروف، بودند. سوسور این ایده را مطرح کرد که زبان نوعی ساختار «رابطه‌ای» خودکفاست که در آن ارزش زبانی هر واژه فقط در رابطه با سایر واژگان مشخص می‌شود. ایده اصلی ساختارگرایان «مرکز زدایی از سوژه» است و در این راستا بر آن شدند که از طریق کشف اصول بنیادین رفتار افراد و قواعد یا قوانین حاکم بر نحوه ترکیب این اصول، به مطالعه علمی رفتار بشری بپردازند (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۸۷: ۱۹۱). فوکو تحلیل ساختاری را به این دلیل که مسئله «معنا» را به کلی نادیده می‌گرفت، نمی‌پسندید؛ همچنین تحلیل‌های پدیدارشناسی را که معتقد به سوژه مستقل و استعلایی به مثابه منبع معنا بود، رد می‌کرد و سرانجام از این پرهیز داشت که به شیوه‌ای هرمنوتیکی به کشف معنای عمیق، که کنشگران کمتر از آن آگاه بودند بپردازد. دریفوس و رایینو معتقدند که او قصد داشت روش‌های مسلط موجود

---

:Phenomenology

:Existentialism

:Structuralism

:Decenteredsubject

در عصر خود را هم «نقد کند» و هم «به کار گیرد» (همان، ۱۹۲). اندیشه و نگرش فوکو به شدت متأثر از نگرش و اندیشه فیلسوف آلمانی، نیچه بود، این تاثیر چنان بود که فوکو در مصاحبه‌ای اعلام کرد " من یک نیچه‌ای هستم"، وی در سال ۱۹۵۱ برای نخستین بار با آثار هایدگر آشنا شد و از رهگذر آثار هایدگر با اندیشه نیچه آشنا گردید و مجذوب آراء وی بخصوص در زمینه قدرت شد (فاکس، ۲۰۰۳: ۱۶۹). فوکو در بحث از گفتمان<sup>۱</sup> و تحلیل گفتمان<sup>۲</sup> از روش ویژه خویش با عنوان دیرینه-شناسی<sup>۳</sup> بهره می‌گرفت اما پس از آشنایی با آثار نیچه، بویژه کتاب تبارشناسی اخلاق<sup>۴</sup>، روش شناسی ویژه نیچه، یعنی تبارشناسی<sup>۵</sup> را از او وام گرفت و آن را در جهت مقاصد خود، بویژه در تحلیل گفتمان و مناسبات معرفت و قدرت بسط داد و به کار گرفت، چنان که این اصطلاح، با اشاره‌ای مستقیم به کتاب نیچه، در عنوان کتاب مهم او، یعنی تبارشناسی معرفت، برجستگی خاصی یافته است. البته در کاربست روش تبارشناسی از سوی نیچه و فوکو باید به ناهمسانی‌های سبک آنان توجه کرد: نیچه در آثارش به گزیده‌گویی، قطعه‌نویسی و مجمل‌نگاری و عدم بهره‌گیری از استشهاد و استناد آکادمیایی می‌پردازد، در صورتی که تحلیلی‌های فوکو تفصیل پرداز، مشروح و مستندند و نگرش نیچه‌ای با سبکی غیر نیچه‌ای پیوند یافته و نبوغ فوکو در نویسندگی را به نمایش گذاشته شده است (اکرمی، ۱۳۹۰: ۸). فوکو با بهره‌گیری از روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی سبکی جدید را در تاریخ‌نویسی

---

:Discourse

:Discourse Analysis

:Archeology

:Genealogy of Ethics

:Genealogy

پدیده‌ها به وجود آورد که مفهوم قدرت در آن نقش برجسته‌ای دارا می‌باشد. در این بخش ابتدا ضرورت روشهای تحقیق تاریخی و شیوهی تاریخ‌نگاری ماقبل دیرینه‌شناسی و تبارشناسی در تحقیقات تاریخی تشریح می‌گردد، سپس به مفهوم دیرینه‌شناسی فوکو که رویکرد مسلط دوره اول حیات فکری اوست نظری افکنده و شرح مفهومی، شیوهی کاربست و وجوه آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به علاوه در ادامه مقاله تبارشناسی را که مشخصه دوران دوم، که دوران بلوغ فکری فوکو نیز می‌باشد مورد کنکاش و بررسی قرار می‌گیرد و سعی شده که وجوه مخلف آن به طرز دقیق نشان داده شود و شیوهی کاربست آن در تحلیل تاریخی به وضوح نشان داده شود و در انتها نسبت میان مفاهیم دیرینه‌شناسی و تبارشناسی مشخص می‌گردد.

### ضرورت روشهای تاریخی

علت رجوع به گذشته چیست؟ در این رجوع در پی چه هستیم؟ از لابه لای ورقه پاره‌های کهنه تاریخ به کندکاو پرداخته می‌شود تا پدیده‌هایی که یکتا، واحد و منحصر به فرد هستند و شاید هیچگاه تکرار نشوند مورد شناسایی قرار بگیرند. در واقع تحقیقات علوم انسانی باید به گونه‌ای خاص خود از تاریخ بهره گیرند و به معنایی، اکثریت دانشمندان علوم انسانی در دوره‌های حیات خود جز روش تاریخی روش دیگری را در تحقیقاتشان مورد استفاده قرار نداده‌اند (مرتضوی، ۱۳۵۲: ۱۷۳).

متخصصین علوم انسانی برای تبیین<sup>۱</sup> پدیده‌ها باید دارای دو نوع درک باشند، یکی درک تاریخی، تا دقیقاً آنچه را خاص هر دوره و هر هیأت حقوقی است درک کند و دیگری درکی نظام‌بخش تا هر مفهوم و هر قضیه را در ارتباط و مقابله زنده‌اش با

کل، یعنی در هیات رابطه یا مناسبتی که تنها مقدم امر حقیقی و امر واقعی است در نظر بگیرد (فروند، ۱۳۶۲: ۳۰). شناخت پدیده‌های تاریخی از جهاتی چند حائز اهمیت است:

الف) ضرورت شناخت تغییرات اجتماعی

ب) شناخت گذشته و دستیابی به توان لازم برای پیش‌بینی آینده

ج) پیوست واقعیت و امتداد تاریخی.

با توجه به مفروضات ذکر شده، اگر گذشته را بازبایم کلیه آینده را دست گرفته‌ایم. وایتهد<sup>۱</sup> در مقام دانشمند، بدین نکته تاکید دارد که هر حادثه که پیش می‌آید، در خود گذشته‌ای و جوانه‌ای از آینده دارد. از طرف دیگر همانگونه که در شناخت واقعیت اجتماعی به ابعاد زمانی و مکانی بایستی توجه شود به همان سیاق نیز گذشته، بعد اجتناب ناپذیر واقعیت است و بدون آن شناخت ناقص خواهد بود (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۰۰). در این نوع رویکرد به تبیین تاریخی و تاریخ‌گرایی<sup>۲</sup> در معنای محدود کلمه بینش و آموزه‌ای به شمار می‌رود که به موجب آن تغییرات اجتماعی یا توسعه تاریخی تابع قانون توالی جبری است که به تاریخ جهت می‌دهد. در حالت کلی این روند به نوعی تاریخ‌گرایی و تکامل‌گرایی<sup>۳</sup> را مترادف هم قرار می‌دهد و تفاوت این دو تنها در این امر است که مرجع قرار دادن تکامل زیست‌شناختی<sup>۴</sup> (به معنای پیشرفت در پیچیدگی) در تکامل‌گرایی مستقیم‌تر است تا در تاریخ‌گرایی (بودن و بوریکو، ۱۳۸۵: ۱۵۲). مطابق این نگرش، تاریخ و حوادث تاریخی در یک

۱: Whitehead

:Historicism

:Evolutionism

:Biological evolution

فرآیند ویژه‌ای قرار داده می‌شوند تا یک واقعه خاص تولید گردد. برحسب تبیین تاریخی (به شیوه تکاملی) واقعه خاص در زمینه تاریخی معین قرار داده می‌شود، آنگاه از طریق سلسله حوادثی خاص که در مرحله پایانی، به تولید آن واقعه منجر شده‌اند، تبیین می‌گردد. به منظور تبیین تاریخی واقعه‌ها، تبیین باید از زمینه فرهنگی خود واقعه برآمده آمده و هویت هستی‌ها و کنش تاریخی در سایه درک تحول تاریخی فهمیده شوند. حوادث خاص در یک فرایند و شرایط خاص تاریخی رخ می‌دهند و ممکن است میان آن حوادث نظم و قاعده خاصی وجود نداشته باشد و گذار از یک مورد به مورد دیگر تابع یک قانون خاص نباشد. اما نهایتاً طی فرایندی این حوادث واقعه خاصی همچون (K) را تبیین نمایند. مدل تحلیلی در این رویکرد تکاملی به تبیین تاریخی به صورت زیر می‌باشد (ساعی، ۱۳۸۶: ۲۶)

$$a \longrightarrow b \longrightarrow c \longrightarrow d \longrightarrow k$$

ممکن است مدل فوق در یک زمان خاص  $t_1$  درست باشد، اما در زمان دیگر  $t_3$  صادق نباشد. در اینجا در مطالعه یک واقعه، آن واقعه در درون زمینه فرهنگی<sup>۰</sup> تاریخی خود قرار داده می‌شود و علت یا علت‌های آن به صورت عمیق، تاویل و تحلیل می‌گردد. مصداق این گفتار کار ماکس وبر در تحلیل رشد سرمایه داری است (همان، ۲۷).

دیرینه‌شناسی فوکو در برابر این شیوه از تحلیل و تبیین تاریخی می‌ایستد، او تاریخ را یک خط سیر تکاملی و بلاانقطاع نمی‌داند، بلکه تحت تاثیر اندیشه‌های گاستون باشلار<sup>۱</sup>، این خط سیر را نامستمر تفسیر می‌کند. فوکو هیچگونه پیوستگی و امتدادی

در تاریخ ملاحظه نمی‌کند و بر گسستها<sup>۱</sup>، انقطاع<sup>۲</sup> و ویژگیهای خاص هر دوره تاکید دارد. رخداد واقعه‌ای است که اتفاق می‌افتد بدون اینکه هیچ نیت‌مندی<sup>۳</sup> آگاهانه‌ی استعلایی در کار باشد و روحی که در هر لحظه به واقعیت پیوندد، بر تاریخ حاکم نیست. به نظر فوکو اتفاقی که امروز حادث می‌شود، لزوماً پیشرفته‌تر از اتفاقی که دیروز واقع شده نمی‌داند و معتقد نیست در بستر تاریخ و در تاریخ حوادث تکرار می‌شوند. وی معتقد است هر دورانی گفتمان خاص خود را داراست و هر حادثه‌ای در درون گفتمان خودش قابل تحمیل است و نمی‌توان دو حادثه را در طول تاریخ تکراری دانست، بلکه هر حادثه‌ای هویت خاص خود را دارد. بنابراین در دیرینه شناسی تاکید فوکو بر طبیعت خودمختار گفتمان است و می‌توان گفت بافت محور یا context محور است (مطهر نیا، ۱۳۸۸: ۶). دیرینه شناسی مشخصه دوران اول تفکر فوکو می‌باشد که شرح مبسوط آن در ادامه مقاله ذکر شده است.

### دیرینه‌شناسی

دیرینه‌شناسی نزد فوکو تلاش برای تعریف افکار، تصورات، بازنمایی‌ها و درونمایه‌ها و اشتغالاتی که در گفتمان، پنهان یا آشکار می‌گردند نیست، بلکه در پی خود آن گفتمان‌ها، چونان اعمالی که از قواعد پیروی می‌کنند، است. در حوزه دیرینه‌شناسی موضوع‌های مورد بررسی فوکو عبارتند از معرفت، اندیشه‌ها، گونه‌ها و شیوه‌های گفتمان (ریتزر، ۱۳۷۴: ۵۵۶). از این رو اولین دستورالعمل یا اصل دیرینه‌شناسی،

---

:Split

:Discontinuity

: Intentionality

تبدیل زبان و گفتمان به نقطه آغاز تحلیلی تاریخی یا دیرینه‌شناختی می‌باشد (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۴۶). بنا به نظر فوکو، دیرینه‌شناسی نسبتی با تاریخ اندیشه‌ها یا علم تاریخ ندارد، بلکه پژوهشی است که هدف آن کشف این مطلب است که بر چه اساسی شناخت و نظریه ممکن شده، در درون چه فضایی از نظم معرفت بنیاد یافته، بر اساس چه مقولات پیشین تاریخی اندیشه‌ها پدید آمده‌اند، علوم تاسیس شده‌اند، تجربه در فلسفه‌ها بازتاب یافته و عقلانیت‌ها شکل گرفته‌اند (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۸۳). بر این اساس، دیرینه‌شناسی در پی تاسیس دانش‌هاست و یا درست‌تر آنکه، دیرینه‌شناسی را باید کوششی بدانیم که در جستجوی قواعد شکل‌گیری گفتمان‌هاست (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۶۴). این به معنای نوشتن تاریخی ویژه است که در آن انواع خاصی از کنش‌های گفتمانی متمایز می‌شوند، و عناصر یک مجموعه معرفتی، حدود و آغاز و پایان آن، قوانین آن و سپس روابط میان مجموعه‌ها تعیین می‌شوند.

دیرینه‌شناسی شیوه تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل گفتمان‌ها در علوم انسانی است. هدف آن توصیف آرشیوی از احکام است که در یک عصر و جامعه خاص رایج‌اند. آرشیو، خود مورد مجموعه قواعدی است که اشکال بیان، حفظ و احیای احکام را مشخص می‌کنند. دیرینه‌شناسی نشان می‌دهد که چه مفاهیمی معتبر یا نامعتبر، جدی یا غیر جدی شناخته می‌شوند (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۲۱).



موضوع‌های مورد بررسی فوکو در دیرینه‌شناسی دانش، افکار و روابط میان آنهاست. «آلن شریدان»<sup>۱</sup> معتقد است که دیرینه‌شناسی فوکو درصدد پیدا کردن یک رشته از قواعد شکل‌گیری است که شرایط امکان‌پذیری همه آن چیزهایی را تعیین می‌کنند که می‌توان در چهارچوب یک بحث معین در یک زمان مشخص سخن گفت. (رتیزر، ۱۳۷۴: ۵۵۷)

دیرینه‌شناسی نگاشتن تاریخ به شیوه‌ای، غیر از شیوه متداول تاریخ‌نگاری است. در تلاش برای نوشتن چنین تاریخی باید انواع معینی از کردارهای گفتمانی را متمایز ساخت که «مشخصه‌های آنها، تعیین حدود حوزه‌ی از موضوعات، تعریف منظر شروع برای عاملان دانش و ساخت و پرداخت مفاهیم و نظریات خواهد بود. بنابراین هر کردار گفتمانی متضمن قواعدی است که استثناها و انتخاب‌ها را طرح ریزی می‌کنند». (دیویدسون: ۱۳۸۰-۶۲) بنابراین هدف فوکو در دیرینه‌شناسی «مساله تشکیل مجموعه‌هاست» یعنی، تعریف عناصری که متعلق به یک مجموعه باشند، نشان دادن نقاط آغاز و پایان یک مجموعه، ضابطه‌مندسازی قوانین یک مجموعه و توصیف روابطی که میان مجموعه‌های متفاوت برقرار است. (همان، ۶۴) در این رویکرد ایجاد گسیختگی میان وحدتها امری مانوس می‌باشد. البته این نکته به این معنی نبود که هیچ‌گونه وحدتی در علم و فلسفه نیست. بلکه وحدت‌های موجود در گفتمانها حاصل از برنامه‌های دیرینه‌شناسانه است تا با در پراختز گذاشتن وحدت تصور شده، هیچ نوع وحدت از پیش اندیشه شده بر رخدادها تحمیل نگردد (تنهایی، ۱۳۷۴: ۳۵۶). به عقیده فوکو دیرینه‌شناس کسی است که خارج از حلقه‌های

حقیقت آرمانی، با تمایل اندک به نگارش یا عدم نگارشِ تضمین‌هایی دربارهٔ حقیقت، به پرسشی در این باره می‌پردازد که چه چیزی سبب ظهور معارف مختلف شده است. در توصیف دیرینه‌شناسی باید گفت که این روش دقیقاً عبارت از نفی نظامند اصول موضوعه و رویه‌های آن و تلاش برای به کار بستن یا ایجاد تاریخی کاملاً متفاوت دربارهٔ آنچه که انسانها گفته‌اند (مکدائل، ۱۳۸۰: ۱۶۷). همانطور که در مقدمه بحث ذکر شد دیرینه‌شناسی مظهر دوره اول حیات فکری فوکو است. در دههٔ ۱۹۷۰، موضوع مورد علاقه‌ی وی از گفتمان به مسئله قدرت و از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی تغییر یافت و در آثار بعدی خود در پی تحلیل روابط قدرت، دانش و بدن در جامعه مدرن است. اما قبل از اینکه به تبارشناسی از دیدگاه فوکو پرداخته شود نظری هر چند اجمالی به ریشه تبارشناسی در آثار بنیانگذار آن یعنی نیچه لازم به نظر می‌رسد.

### تبارشناسی نیچه

تبارشناسی از نظر نیچه دیدگاهی نظری راجع به تاریخ به شمار می‌رود که موضعی صراحتاً انتقادی دارد، اما به کلی از نظریه انتقادی مجزاست. نظریهٔ انتقادی موضعی است که به دقت تعریف شده و برداشت کاملاً خاصی از انتقاد دارد. در واقع همانگونه که الکساندر نهاماس<sup>۱</sup> اشاره می‌کند، از نظر نیچه تبارشناسی یک رویکرد خاص، حال انتقادی یا غیر انتقادی به تاریخ نیست، بلکه تبارشناسی «خود تاریخ است، تاریخی که به درستی نگاشته شده است» (ceuss, ۱۹۹۹: ۱۷) به نقل از شرت، ۱۳۹۰: ۱۸۳). تبارشناسی نیچه را می‌توان به دو معنا رویکردی فلسفی به

شمار آورد؛ اول اینکه، تبارشناسی نظریه‌ای راجع به معرفت نیست، یعنی چیزی راجع به نحوهٔ دستیابی به حقایق جهان به ما نمی‌گوید. بلکه بر عکس، رویکردی هستی‌شناسی است. یعنی نظریه‌ای است راجع به اینکه جهان حقیقتاً چگونه است و در واقع نگرشی است درباره ماهیت جهان به مثابه یک هستی تاریخی.

دوم اینکه، می‌توان نظریه تبارشناسی نیچه را نام‌انگارانه به شمار آورد. نام‌انگاری در تقابل با ذات‌انگاری<sup>۱</sup> قرار دارد. ذات‌انگاری، همانگونه که از نامش برمی‌آید، قائل به وجود «ذات<sup>۲</sup>» برای پدیده‌هاست. به تعبیری، آن چه یک پدیده «حقیقتاً هست»، آن ویژگی‌ای که در طول زمان در پدیده‌ها بدون تغییر می‌ماند. ویژگی‌ای که بدون آن پدیده ماهیت یا تعریفش را از دست می‌دهد. حال اگر نگاه ذات‌گرایانه را در فهم تاریخ به کار ببریم، تاریخ چگونه چیزی می‌تواند باشد؟ بدیهی است که تاریخ از نظر کسی که ذات‌گراست ذات و جوهری دارد. برای مثال، کارل مارکس جوهر تاریخ را دیالکتیک ماتریالیسم می‌دانست که بر این اساس جوهر تاریخ عبارت بود از تحقق تضاد نیروهای مادی که به سمت غایتی در حرکت بودند. طبیعتاً نگرش غالب به تاریخ در دوران نیچه نیز ذات‌باورانه بود. البته این ذات‌گرایی رویکردی سکولار نداشت که تاریخ را توالی ادوار مختلف بر اثر نیروهای مادی بداند، بلکه ذات‌گرایی مسیحی بود که معتقد بود تاریخ تحقق خواست الهی است. به بیان خود نیچه "تعبیر تاریخ بر حسب جلال و عظمت عقل الهی و به عنوان گواه جاویدان نظم اخلاقی جهان" (شرت، ۱۳۹۰: ۱۸۳-۱۸۵) به طور کلی دیدگاه ذات‌گرا مستلزم وجود سه مولفه است که بر طبق این مولفه‌ها، هر پدیده‌ای تعریفی دارد که در طول زمان ثابت

---

<sup>۱</sup>:Fundamentalism

<sup>۲</sup>:Essence

است و این تعریف با معنا یا هدف ذاتی‌اش پیوند دارد. نام‌نگاری که ویژگی تبارشناسی نیچه است نقطه مقابل ذات‌نگاری است. در نام‌نگاری، ذاتی برای پدیده‌ها قائل نیستیم. اول اینکه بر این اساس پدیده‌ها هیچ تعریفی ندارند. ما نمی‌توانیم آنها را تعریف کنیم بلکه صرفاً آنها را توصیف<sup>۱</sup> می‌کنیم. نکته دوم این است که هیچ جنبه‌ای از هویت پدیده‌ها در طول زمان بدون تغییر نیست، طبق تاریخ‌نگاری نام‌گرایانه تمام پدیده‌های اطراف، حتی نفس آدمی هیچ خصوصیت ذاتی ندارد و در طول زمان بدون تغییر باقی نمی‌ماند و نکته آخر اینکه ذات‌گرایان معتقدند تعریف تغییرناپذیر از پدیده معنای آنرا نشان می‌دهد اما نام‌گرایان معنا را مانند ذات‌گرایان اینطور ثابت و بدون تغییر نمی‌دانند (همان، ۱۸۶-۱۸۷). نظریه تبارشناسی نیچه هم هستی‌شناختی و هم نام‌نگارانه است می‌توان اینطور ادعا کرد که او هستی را امری تاریخی به شمار می‌آورد: تمامی پدیده‌های موجود در تاریخ شکل گرفته‌اند. علاوه بر این تاریخ‌نگاری او نام‌نگار است. پدیده‌ها در طول تاریخ تعریفی واحد و سرشت و معنایی ثابت و تغییرناپذیر ندارد. اگر امروز پدیده‌هایی وجود دارند ناشی از تکوین تاریخی آنهاست، اما این تکوین به شکل سلسله‌ای از رویدادهای تصادفی رخ داده است نه به شکل بسط یک جوهر در طول تاریخ (همان، ۱۸۷). تبارشناسان در پژوهش‌های تبارشناسی خویش از آثار تاریخی، وراثت پژوهی، سنت شفاهی و دیگر منابع مرتبط با پدیده مورد نظر بهره می‌گیرند. در معنای گسترده‌تر می‌توان تبارشناسی را در پژوهش پدیدآیی و خاستگاه و تحول تاریخی امر تاریخمند، از جمله دین‌ها، فلسفه‌ها، دانش و... به کار برد. از این رو می‌توان انواع تبارشناسی‌ها،

با موضوعات و روش‌ها و اهداف گوناگون داشت. نیچه ضمن نقادی روش تبارشناسان، خود در سنجش اخلاق مدرن از فلسفه‌ای تاریخی بهره گرفت که به موجب آن اخلاق از طریق مناسبات قدرت تحول یافته و به صورتی درآمد است که نیچه خود شاهد آن بود. البته این فوکو بود که به بسط تجربی و روشمند تبارشناسی پرداخت و در آثار دوره دوم حیات فکری خویش از این روش در آثارش بهره گرفت.

### تبارشناسی فوکو

فوکو برای اولین بار در مقاله «نیچه، تبارشناسی و تاریخ» مفهوم تبارشناسی را توضیح داد. این مقاله در حقیقت بعد از انتشار چهار اثر دیرینه شناسانه فوکو و قبل از دو اثر تبارشناسانه وی در سال ۱۹۷۱ به زبان فرانسه منتشر شد (اسچوریچ و مک-کنزی، ۲۰۰۰: ۸۵۰). تبارشناسی، جنبه‌هایی از روش‌شناسی فوکو را که به آشکارترین وجه در آثار متأخر او مورد استفاده قرار گرفته، دامنه‌ی گسترده‌تر از دیرینه‌شناسی دارد. هسته اصلی تبارشناسی، روابط متقابل میان نظام‌های حقیقت و وجود قدرت است، یعنی شیوه‌هایی که از آن طریق یک «سامان سیاسی»<sup>۱</sup> تولید حقیقت موجودیت می‌یابد (دیویدسون: ۱۳۸۰، ۶۵).

فوکو در طرح مفهوم تبارشناسی، آشکارا خود را وام دار نیچه دانسته است. مورخ نیچه‌ای، کار خود را با زمان حال شروع می‌کند و سپس آنقدر به گذشته‌نقب می‌زند تا به یک خط تمایز برسد؛ سپس در حالی که مراقب است گسست‌ها و پیوست‌های گذشته و حال از نظر او دور نماند، دوباره به سوی حال باز می‌گردد.

شکاف میان گذشته و حال اصل تمایز را در تاریخ‌نگاری فوکو تشکیل می‌دهد. تبار‌شناختی فوکو از چند جهت با قالب‌های سنتی تحلیل تاریخی متفاوت است. در حالی که تاریخ سنتی با کلی‌گرایی حوادث تاریخی را در قالب نظام‌ها با تشریح روندهای تاریخی توضیح می‌دهد، از لحظات سرنوشت ساز و چهره‌های تاریخی تجلیل می‌کند و به دنبال اسناد و مدارک آغازین می‌گردد. تحلیل تبارشناختی سعی دارد به رخدادهای صیغه‌ای منحصر به فرد بپردازد و از حوادث بزرگ به نفع جزئیات ریز فراموش شده و پدیده‌هایی که تاکنون هیچ کس تاریخی برایشان قائل نشده بگذرد (میلز: ۱۳۸۲، ۸۶) بنا به تعریف خود فوکو «تبارشناسی عبارت است از ثبت و ضبط باستانی دقیق و صبورانه وقایع باستانی و کهنه ... که مستلزم صبر و حوصله و آگاهی از جرئیات می‌باشد و به جمع‌آوری حجم وسیعی از مواد خام تاریخی متکی است (نش، ۱۳۹۱: ۵۲). زمانی فوکو تبارشناسی را ضد علم خوانده بود به نوعی که تبارشناسی کاوش معرفت عینی، بنیادهای مطمئن فکری، ذوات الگوهای معنایی عمیقاً یکپارچه‌کننده، و نظریه‌های کلانی را تلاش می‌کنند تا بدایت و نهایت تاریخ را در برگیرند، کنار می‌گذارد (سیدمن، ۱۳۹۰: ۲۳۷). تبارشناسی به شکلی روشمند توضیح می‌دهد که هر پدیده در بستر تاریخی چگونه شکل گرفته و با چه ساختار و سازمانی شناخته می‌شود. تبارشناسی دارای وجوه چندگانه‌ای است که ذکر آنها حائز اهمیت می‌باشد:

الف) وجهه تاریخی؛ بر مبنای این ویژگی، پدیده‌های اجتماعی و انسانی از نقطه آغاز به طور تدریجی مراحل تطوری خود را از رهگذر ادوار تاریخی طی کرده، به نقطه اوج یا افول خود می‌رسند. به بیان دیگر، تبارشناسی از منظر تاریخی دانشی است که

به واکاوی زمینه‌های تاریخی یک پدیده اجتماعی پرداخته تا دریابد که تاریخ آن از کجا شروع شده و به کجا ختم می‌گردد.

ب) وجه گسست‌ها و گسل‌ها؛ بر اساس این ویژگی، تبارشناسی، مطالعه چرخش‌هایی است که در روند تاریخی پدیده‌های اجتماعی رخ داده، موجب گسست و شکاف میان وضع قبل و بعد آن می‌گردد. به تعبیر دیگر، تبارشناسی بررسی چرایی و چگونگی زوایایی است که پدیده‌ها در فرآیند تاریخی خود پیدا می‌کنند.

ج) وجه معرفتی؛ در چهارچوب این ویژگی تبارشناسی بررسی و مطالعه تعامل و تاثیر نظام‌های دانایی بر پدیده اجتماعی است. به بیان دیگر، شکل‌گیری و رشد هر دانشی از مجرای تعامل، تضارب و جدال با دیگر دانش‌های هم‌عصر خود که به نقد پرداخته، متولد و متأثر می‌شود.

د) وجه قدرت؛ از این منظر تبارشناسی به معنای مطالعه رابطه دانش با قدرت مسلط زمانه است. به تعبیر دیگر، پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان بدون توجه به روابط قدرت در نظر گرفت (باقری چوکامی و عابدینی، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۵). دریفوس و رابینو نیز در شرحی که به آثار فوکو داشته‌اند به نکات فوق پرداخته و عنوان می‌دارند که تبارشناسی در پی یافتن گسست‌ها در حوزه‌هایی است که دیگران در آنها چیزی جز روند تکامل نیافته‌اند. تبارشناسی در جایی که دیگران پیشرفت و ترقی و جدیت می‌یابند، چیزی جز تکرار و بازیچه نمی‌یابد و تاریخ گذشته بشریت را ثبت و ضبط می‌کند تا ماهیت واقعی سرود پرهیبت و پیشرفت و ترقی را برملا کند. تبارشناسی از جستجو در اعماق می‌پرهیزد و در عوض به سطح وقایع، جزئیات کوچک، جابه‌جایی‌های جزئی و خطوط ظریف می‌پردازد (رابینو و دریفوس، ۱۳۸۷: ۲۰۶). این

شیوه در مطالعه پدیده‌های تاریخی نوعی تاریخ‌نگاری جدید را پایه‌گذاری کرد که بیشتر به تاریخ موردی شبیه است، که البته از بستر نقدی پدید آمد که فوکو بر شیوه تاریخ‌نگاری متدوال زمان خود روا داشت.

### نقد فوکو بر تاریخ‌نگاری متدوال

اگرچه روشن ساختن اشکالات فوکو بر دید تاریخ‌نگاری متدوال مشکل است، اما بی‌تردید تمامیت‌گرایی، غایت‌گرایی، انسان‌شناسی یا انسان‌گرایی در مجموعه مشکلاتی که فوکو به آنها می‌پردازد، جایگاه ویژه‌ای دارند (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۳۷). در واقع فوکو به شدت تاریخ‌سنتی را ناکارآمد می‌داند. وی دلایل متعددی در رد روش تاریخ‌متداول برای انجام مطالعات تاریخی، مخصوصاً مطالعه دانش و گفتمان‌های علمی ارائه می‌کند. از نظر وی درک این نوع از تاریخ هنوز به شیوه فلسفه‌های قرن نوزدهمی است و بیشتر از آنکه پرتوی بر تاریخ بیندازد، آن را در محاق تاریکی فرو می‌برد و مانع از آن می‌شود که واقعیت‌های تاریخی در تفرد خاص درک و فهم شوند (همان، ۳۶). از نظر فوکو تاریخ‌سنتی تمامیت‌گراست یعنی در گستره زمان و مکان می‌کوشد همه رخدادها و تحولات تاریخی را در چهارچوب یک کلیت به هم بسته و منسجم جا دهد. از نظر زمانی نتیجه این تمامیت‌گرایی این است که خط واحدی از نقطه فرضی در ابتدای تاریخ تا پایان آن کشیده می‌شود و بدین ترتیب رویدادهای تاریخی همچون دانه‌های تسبیح حول این خط و در طول آن به رشته کشیده می‌شوند.



از نظر مکانی تصویری که تمامیت‌گرایی از یک دوره و عصر خاص ترسیم می‌کند، مجموعه به هم بسته‌ای از اجزاء، عناصر و بخش‌های مختلف است که حول یک نقطه مرکزی سازمان و انسجام یافته‌اند. در این تصویر تمامیت‌گرا، وجود نهادها، نظام‌ها و ساخت‌های مختلف انکار نمی‌شود؛ بلکه تمامی اینها علی‌رغم کثرت و تنوعشان در ذیل چتر واحدی با مفاهیمی نظیر روح زمان، روح قومی، جهان‌بینی... وحدتی خدشه‌ناپذیر می‌بایند (همان، ۳۸). فوکو اگرچه در تحلیل تبارشناسی خود، صورتهای متفاوت دانش و کارکردهای غیرگفتمانی را مطرح و در درون آن قدرت را معرفی می‌کند، ولی این تحلیل را به سود «نوعی نقد محلی و نه جهانی» بحث می‌کند. از دید فوکو این رویکرد تمامیت‌گرا به تاریخ که در تاریخ‌نگاری متداول مرسوم است دیدی نادرست از تاریخ به دست می‌دهد که در نتیجه آن امکان فهم تفرد و خاص بودگی رویدادهای تاریخی از بین می‌رود. در این تصویر تمامیت‌گرا از تاریخ، هر رویداد پیش از آنکه در زمان و مکان خاص خویش و به مثابه حادثه منحصر به فرد درک شود، در پوشش معنایی از پیش تحمیل شده قرار دارد. مهمتر این که، دید تمامیت‌گرا، جایی برای انقطاع و گسست در تاریخ باقی نمی‌گذارد، از این رو ناتوان از درک چرخش‌های تاریخی و رویدادهایی است که این کلیت را در هم می‌ریزد. در حالی که از نظر فوکو، تاریخ به معنای واقعی کلمه در این انقطاع‌ها و گسست‌ها خود را نشان می‌دهد. از سوی دیگر تاریخ‌نگاری متداول به جای درک گسست‌ها، کل تغییرات گذشته تاریخی را به قصد جا دادن در طرح واحد خود به منزله جفت و جور کردن مجدد حوادث تاریخی در تطبیق با طرح واحد تمامیت‌گرا معنا می‌کند (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۴۲). فوکو در مقابل رویکرد متداول به تاریخ که همان

دید تمامیت‌گراست، ابتدا در دوران اولیه حیات فکری خود از روش دیرینه‌شناسی بهره گرفت و سپس از دهه ۱۹۷۱ که خود، هم می‌تواند به نوعی گسستی در کار فوکو باشد و هم می‌تواند به طریقی روشی در تکمیل روش دیرینه‌شناسی برای توصیف پدیده‌های تاریخی باشد از تبارشناسی سود جست.

### هدف و چگونگی دیرینه‌شناسی و تبارشناسی

فوکو اعتقاد دارد که روش تحلیلی که در دیرینه‌شناسی دنبال کرده یک بنیان پژوهشی ویژه‌ای است که از هر گونه خوشیفتگی متعالی به دور می‌باشد. دیرینه‌شناسی نوعی روش توصیف تاریخی است که اندیشه را به نیرویی شبه الهی نسبت نمی‌دهد. این کنار گذاشتن اندیشه متعالی، آغازگر پژوهش در مورد عدم تداوم تاریخ و نیز تمایزهایی در سخن و اندیشه است که با این شیوه در ویژگی و جزئیات مشخص قابل شناخت می‌شوند (برنز، ۱۳۷۳: ۶۵). در حقیقت دیرینه‌شناسی، روشی کاملاً توصیفی است، و به دنبال علل بروز و ظهور قواعد گفتمانی نیست و فقط صرفاً چگونگی ظهور و حضور و محو شدن تاریخی این گفتمانها را در سطح توصیف دنبال می‌کند، البته توصیفی در عمق در نه در سطح (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۶۲). اگر چه دیرینه‌شناسی برای فوکو شیوه‌ای بدیع در پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی است، لکن هدف آن کشف حقیقت نیست؛ زیرا فوکو تحت تأثیر نیچه به حقیقت بیرونی و مستقل از شرایط تفسیری و هرمنوتیک گفتمانی اعتقاد ندارد. اساساً مفهوم دیرینه‌شناسی در برابر تاریخی‌گرایی قرار می‌گیرد. این روش در پی آن است که انسان را نه تنها از هر گونه خودشیفتگی برهاند بلکه می‌خواهد او را به جای غور و تأمل در خودِ والا، به علت تاریخی، و علت پیشرفت و همگونی، آن هم از طریق

گفتمان متوجه سازد (کاپلستون، ۱۳۸۴: ۲۰). دریفوس و رابینو به بهترین وجه ممکن هدف و شیوه دیرینه شناسی را بیان می‌کنند؛ دیرینه شناسی با تکوین، تداوم و تکامل نظام احکام سرو کاری ندارد و نمی‌خواهد به اجزای پراکنده گفتمان وحدت بخشد و یا با کشف خط مرکزی کلی و عامی تنوعات را تقلیل دهد. بلکه هدف آن صرفاً توصیف قلمرو وجود و عملکرد کردارهای گفتمانی و نهادهایی است که صورتبندی گفتمانی بر روی آنها تشخیص و قطعیت می‌یابد. هر گفتمان تاریخت خاصی دارد. از این نگاه، گفتمانها در مسیر اجتناب ناپذیر واحدی قرار نمی‌گیرند بلکه اشکال و رشته‌های مختلفی از توالی و پیوستگی در کار است. در دیرینه‌شناسی، سخن از گسسته‌ها، شکافها، خلاءها و تفاوتهاست، نه از تکامل و ترقی و توالی اجتناب ناپذیر (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۲۱). بر طبق استدلال فوق، در دیرینه شناسی قواعد حاکم بر گفتمان می‌باید عناصر درونی خود آن گفتمان باشد. در نتیجه کردارهای غیر گفتمانی، اجتماعی، سیاسی، و نهادی و نقش آنها در تشکیل گفتمانها نادیده گرفته شده‌اند. در همین نقطه است که تفاوت بین دیرینه شناسی و تبارشناسی مشخص می‌گردد و یا به نوعی گسستی در دوران حیات فکری فوکو به وجود می‌آید. فوکو به منظور بررسی تأثیر کردارهای غیرگفتمانی بر گفتمانها از تبارشناسی بهره می‌گیرد. در واقع برعکس دیرینه شناسی بحث از روابط میان صورتهای غیرگفتمانی و حوزه‌های غیر گفتمانی کانون اصلی تبار شناسی را تشکیل می‌دهد (همان، ۲۲-۲۱). لازم به ذکر است که بسیاری از شارحین فوکو بر آنند که دیرینه شناسی در آثار بعدی فوکو به صورت روش مکمل تبار شناسی برای تحلیل «گفتمان های موردی» همچنان به کار گرفته شد. بنابراین گسستی در کار نیست بلکه تنها می‌توان از تکمیل

دیرینه‌شناسی بوسیله تبارشناسی و تاکید بیشتر بر روابط غیر گفتمانی سخن گفت (بشیریه: ۱۳۸۴، ۲۲) هدف فوکو از تبارشناسی آشکار کردن این است که ما چگونه با تولید حقیقت بر خود و دیگران حکومت می‌کنیم. فوکو با علوم انسانی دست به تحلیل رابطه قدرت و حقیقت زده و به این نتیجه رسیده که نظام قدرت هم شرط تولید حقیقت درباره انسان و پیامد آن است. مطالعات او در رشته‌های مختلف رابطه دو جانبه میان قدرت و حقیقت را نشان می‌دهد (حقیقی، ۱۳۸۳: ۱۹۰). مسئله اساسی در تبارشناسی فوکو این است که چگونه انسانها به واسطه قرار گرفتن در شبکه‌ای از روابط قدرت و معرفت به عنوان سوژه و ابژه پدیدار می‌شوند. به طور خلاصه موضوع تبارشناسی فوکو تحلیل شرایط تاریخ پیدایش و وجود علوم انسانی، روابط آنها با فن‌شناسی‌های و قدرت ابژه‌ساز آنها است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۲-۲۴). تبارشناسی برخلاف نگرشهای تاریخی مرسوم، در پی کشف منشأ اشیاء و جوهر آنها نیست و لحظه ظهور را نقطه عالی فرآیند تکامل نمی‌داند بلکه از هویت باسازی شده اصل و منشأ و پراکندگی‌های نهفته در پی آن و از تکثیر باستانی خطاها سخن می‌گوید. فوکو تحت تأثیر نیچه، به جای اصل و منشأ از تحلیل تبار و ظهورات، سخن به میان می‌آورد. تحلیل تبار، وحدت را در هم می‌شکند و تنوع و تکرار رخدادها را نهفته در پس آغاز و منشأ تاریخی را برملا می‌سازد و فرض تداوم ناگسسته پدیده‌ها را نفی می‌کند. تبارشناسی به عنوان تحلیل تبارتاریخی، تداوم‌های تاریخی را نفی می‌کند و برعکس ناپایداریها، پیچیدگیها و احتمالات موجود در پیرامون رویدادهای تاریخی را آشکار می‌سازد. این رویکرد تاریخت پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند باز می‌نماید و نشان می‌دهد که دانش وابسته

به زمان و مکان است. روش تبارشناسی به منظور کشف کثرت عوامل موثر بر رویدادها و بر بی‌همتایی آنها تأکید می‌گذارد یعنی از تحمیل ساختارهای فراتاریخی بر آنها خودداری می‌کند. فوکو این نگرش را «حادثه سازی تاریخ» خوانده است (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۲۲-۲۳). تبارشناس تاریخ بالفعل را می‌نگارد. او مخالف نگرش ماوراء تاریخی است که در پی کلی‌سازی تاریخ و پیگیری روند تکامل درونی آن و بازشناسی انسان در گذشته به شیوه‌ای سهل و ساده و عرضه نظری اطمینان بخش درباره پایان تاریخ باشد. تاریخ تاریخ‌نگار شواهد پشتیبان خود را در خارج از زمان جستجو می‌کند و وانمود می‌سازد که داوریه‌های خود را بر عینیتی مُنزَل و وحی شده استوار ساخته است. در مقابل تاریخ بالفعل همه چیز را در روند حرکت تاریخی می‌بیند. کل آرمانهای ما در زمینه حقیقت و زیبایی، پیکرهای خودمان، غرایزمان و احساساتمان ممکن است ورای نسبیت به نظر برسند، اما تاریخ‌نگار بالفعل در پی در هم شکستن چنین توهم آرامش‌بخشی درباره هویت، استحکام و انسجام است. از دیدگاه تبارشان امور ثابت و پایدار وجود ندارد (همان، ۲۱۱). به طوری کلی می‌توان چنین گفت که تفاوت بین تاریخ‌نگاری معمولی و کارهای فوکو در تبارشناسی، در استفاده او از «تاریخ موردی» نهفته است، روشی که بیشتر بر فهم پذیری مبتنی است تا بر جامع بودن تاریخ‌نگاری متداول (جلایی‌پور و

محمدی، ۱۳۸۷: ۱۹۴)

## نتیجه‌گیری

تبارشناسی از نظر نیچه دیدگاهی نظری راجع به تاریخ به شمار می‌رود که موضعی صراحتاً انتقادی دارد، اما به کلی از نظریه انتقادی مجزاست. تبارشناسی نیچه را می‌توان به دو معنا رویکردی فلسفی به شمار آورد؛ اول اینکه، تبارشناسی نظریه‌ای راجع به معرفت نیست، یعنی چیزی راجع به نحوه دستیابی به حقایق جهان به ما نمی‌گوید. بلکه بر عکس، رویکردی هستی‌شناسی است. تبارشناسی را نیچه در تحلیل تبار مفاهیم اخلاقی و نشان دادن تاریخ‌مندی اخلاق به کار گرفت. این روش را فوکو چونان روشی خاص برای تحلیل پدیده‌ها در علوم انسانی به کار برد. این روش در حقیقت گونه‌ای تحلیل تاریخی است که با رجوع به گذشته از آن پرده برمی‌گیرد و توهمات ایدئولوژی‌ها درباره اعمال و تمامی انواع نهادهای فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی را بی‌اعتبار می‌کند. تبارشناسی مشخصه دوره دوم حیات فکری فوکو است، در اولین دوره فکری فوکو دیرینه‌شناسی روشی بود که در تحلیل پدیده‌ها و وقایع به کار می‌گرفت. دیرینه‌شناسی نزد فوکو تلاش برای تعریف افکار، تصورات، بازنمایی‌ها و درونمایه‌ها و اشتغالاتی که در گفتمان، پنهان یا آشکار می‌گردند نیست، بلکه در پی خود آن گفتمان‌ها، چونان اعمالی که از قواعد پیروی می‌کنند، است. در حوزه دیرینه‌شناسی موضوع‌های مورد بررسی فوکو عبارتند از معرفت، اندیشه‌ها، گونه‌ها و شیوه‌های گفتمان. در دیرینه‌شناسی قواعد حاکم بر گفتمان می‌باید عناصر درونی خود آن گفتمان باشد. در نتیجه کردارهای غیر گفتمانی، اجتماعی، سیاسی، و نهادی و نقش آنها در تشکیل گفتمانها نادیده گرفته

شده‌اند. تحول از دیرینه شناسی به تبارشناسی در واقع توجه به تاثیر نهادها و حوزه-های غیرگفتمانی بر گفتمان می‌باشد. فوکو در دوره متأخر زندگی فکری‌اش، به تأسی از نیچه، تمامی ویژگی‌های تبارشناسی را یک جا گرد آورد. به نظر او یافتن تبار بنا نهادن یک بنیان نیست، بلکه به عکس زدودن توهم ثابت بودن است، تکه تکه کردن آن چه پیش از این واحد به نظر می‌رسید؛ ناهمگن بودن آن چیزی را نشان می‌دهد که همگن به نظر می‌رسید. فوکو به تاریخ نگاری متدوال انتقاد می‌کند چرا که به نظر او تاریخ سستی تمامیت‌گراست یعنی در گستره زمان و مکان می‌کوشد همه رخدادها و تحولات تاریخی را در چهارچوب یک کلیت به هم بسته و منسجم جا دهد. وی در نگاه به تاریخ، روند تکامل و پیشرفت را نوعی حرکت از جوامع پیشرفته عصر حاضر تلقی نمی‌کند بلکه تاریخ را مثابه نوسان از یک نظام سلطه به نظام‌های سلطه می‌داند. در واقع فوکو به تاریخ نگاری بالفعل تاکید دارد که برعکس تاریخ نگاری متدوال می‌باشد. تاریخ نگاری که فوکو بنیانگذار آن می‌باشد به نوعی تاریخ موردی پدیده‌هاست که به شکل کاملی در آثارش از آن بهره گرفته است.

## منابع

- اکرمی، موسی و اژدریان شاد، زلیخا (۱۳۹۰)، «تبارشناسی از نیچه تا فوکو»، فصلنامه علمی پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، سال هیجدهم، شماره ۷۰، بهار ۱۳۹۱.
- باقری چوکامی، سیامک و عابدینی، فرامرز (۱۳۹۲)، «تبارشناسی معرفتی جنگ نرم»، فصلنامه پژوهش‌های حفاظتی - امنیتی دانشگاه جامع امام حسین (ع)، سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۲.
- برنز، اریک (۱۳۷۳)، میشل فوکو، تهران: قلم، ۱۳۷۳.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، هرمنوتیک، تهران: نی، ۱۳۸۴.
- بودن، ریمون و بوریکو، فرانسوا (۱۳۸۵)، فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵.
- تنهایی، ابوالحسن (۱۳۷۴)، درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی، گناباد: مرندیز، ۱۳۷۴.
- جلایی پور، حمید رضا و محمدی، جمال (۱۳۸۷)، نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی، تهران: نی، ۱۳۸۷.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۳)، گذار از مدرنیته، تهران: آگه، ۱۳۸۳.
- خالقی، احمد (۱۳۸۲)، قدرت، زبان، زندگی روزمره، تهران: گام نو، ۱۳۸۲.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۸۷)، میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی، ۱۳۸۷.



- دیویدسون، آرنولد (۱۳۸۰)، *فوکو در بوتع نقد*، به کوشش دیوید کورنر، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز، ۱۳۸۰.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۳) *روشهای تحقیق در علوم اجتماعی*، تهران: موسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- ساعی، علی (۱۳۸۶) *روش تحقیق در علوم اجتماعی با رهیافت عقلانیت انتقادی*، تهران: سمت، ۱۳۸۶.
- سیدمن، استیون (۱۳۹۰)، *کشاکش در آراء جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی، ۱۳۹۰.
- شرت، ایون (۱۳۹۰) *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای*، هرمنوتیکف تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی، ۱۳۹۰.
- فروند، ژولین (۱۳۶۲) *آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی*، ترجمه علی محمد کردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۴)، *فلسفه معاصر*، ترجمه‌ی علی اصغر حلبی، تهران: زوار، ۱۳۸۴.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۲)، *فوکو و دیرینه‌شناسی دانش*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

مرتضوی، جمشید (۱۳۵۲)، *روشهای جامعه‌شناسی*، تهران: موسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی، ۱۳۵۲.

مطهر نیا، مهدی (۱۳۸۸)، «دیرینه شناسی و تبارشناسی گفتمان امنیت و ایران اسلامی»، فصلنامه پژوهشی اندیشه‌ی انقلاب اسلامی، تابستان ۱۳۸۲ شماره ۶.  
مکدائل، دایان (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان*، ترجمه‌ی حسینعلی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰.

میلز، سارا (۱۳۸۲)، *گفتمان*، ترجمه فاتح محمدی، تهران: هزاره سوم، ۱۳۸۲.  
نش، کیت (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۹۱.

Fix, Nik Farrell (۲۰۰۳), **the new Sartre: Explorations in postmodernism**, continuum international publishing group.  
Scheurich, J, Joseph and B. Kathryn Mckenzie (۲۰۰۰),  
Foucault Methodologies: Archaeology and Genealogy ,in **Handbook of Qualitative Research**, second edition, Norman K. Denzin and S. Yvonna, London: sage publication.

